

آینه پژوهش

سال سی و هفتم، شماره سوم
مرداد و شهریور ۱۴۰۵
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۹

۲۱۹

آینه پژوهش

مرداد و شهریور ۱۴۰۵، شماره سوم

سید علی میرافضلی | والتر برونو هنینگ / سید احمد رضا قائم مقامی | امید حسینی نژاد | مجید جلیسه
حبیب الرحمن شروانی / شیوا امیرهدایی | آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی | کمال الدین دعایی | میلاد بیگدلو
حیدر عیوضی | علی راد | اصغر ارشاد سربابی | منوچهر فروزنده فرد | محمّد جوکار باصری | مهدی مهریزی
محمد هادی توکلی | رضا استادی | سید علی کاشفی خوانساری | سعید مهدوی فر | جویا جهاًنبخش
فرهاد طاهری | رسول جعفریان

فهرست شاعران سفینه رباعیات استانبول: دستنویس شماره ۱۲۰۳ کتابخانه دانشگاه استانبول
| دو خطا در روایات عربی در باب مانویّت | خراسانیات (۹): تحفه ای گرانقدر از میراث گمشده صاحب بن
عباد در نیشابور قرن چهارم قمری | چاپ نوشت (۲۴): رسانه چاپ و بازآرایی منازعات فرقه ای در شبه قاره
هند؛ مطالعه موردی تحفه اثناعشریه، صوارم الالهیات و حسام الإسلام | مطالعات زبان و ادب فارسی در
شبه قاره (۳): قصاید مطهر | یادداشت های لغوی و ادبی (۸): درباره «ایش» و «ایش شاء الله» و «ایشالا»
| اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر: مقاله نهم، اشعار نویافته از ابراهیم
پورداوود | مجموعه های ویراسته در نشر دانشگاهی: راهنمای جامع گونه ها | قطعه ای از تاریخ ترجمه
عربی به فارسی | آینه های شکسته (۱۴): «مُسَوِّمین» (آل عمران: ۱۲۵) در ترجمه های قرآن؛ رویکرد ریشه
شناختی در برابر داستان سرایی | طومار (۱۶): نردبان شکسته (۹): تحلیل انتقادی مصادرات اسطوره حفظ
نقد و بررسی کتاب مجمع النوادر (کتابی از میراث داستانی شبه قاره) | درباره «نگاهی به واژگان لغت
فرس» | نقدی بر مقاله «امامت و ولایت در محقق ترجمه ای جدید از قرآن کریم» | نگاهی تحلیلی به
کتاب موسوعة المباحث الاصولية و ادلتها | بررسی انتقادی «سیدرضی لاریجانی و مکتب عرفانی تهران»
| کتابشناسی جامع آیت الله رضا استادی

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ حسرت تمدنی و ایدئولوژی احیا در یک منظومه فارسی شبه قاره

Ayeneh-ye-

Pazhoohesh

Vol.37, No.3

Aug - Sep 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

219

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture



پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش
Jap.isca.ac.ir

اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

(مقاله نهم، اشعار نویافته از ابراهیم پورداوود)

رقیه فراهانی

| ۱۶۳ - ۱۷۸ |

۱۶۳

آینه پژوهش | ۲۱۹

سال ۳۷ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۵

چکیده: مقاله پیش رو با هدف معرفی اشعار تازه‌یاب ابراهیم پورداوود، پژوهشگر و شاعر سرشناس، با استناد به نشریات دوره مشروطیت تدوین شده است. نویسنده با مراجعه به روزنامه‌ها و مجلات دوره یادشده، تعدادی از این اشعار را گردآوری و شناسایی کرده و در ضمن ارائه مشخصات کتاب‌شناختی نشریات، متن اشعار را پیش روی علاقمندان می‌نهد. این پژوهش می‌کوشد با ارائه اشعار نویافته پورداوود، زمینه تکمیل اطلاعات موجود درباره فعالیت‌های ادبی این شاعر را در سال‌های مشروطیت فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: شعر فارسی، شعر دوره مشروطه، شعر نویافته، ابراهیم پورداوود.

Newly Discovered Poems from Qajar-Era Poets Based on Contemporary Periodicals

(Article IX: Newly Recovered Poems of Ebrahim Pourdavoud)

Roqayyeh Farahani

Abstract: This article presents a number of newly discovered poems by Ebrahim Pourdavoud, a prominent scholar and poet, based on evidence drawn from newspapers and periodicals published during the Constitutional Period in Iran. Through a systematic examination of the press of the period, the author has identified and compiled a selection of these poems and provides the relevant bibliographical information on the publications in which they appeared, together with the full texts of the poems. By bringing these newly discovered poems to light, the study seeks to supplement the existing record of Pourdavoud's literary activities during the Constitutional Period and thereby contribute to a more comprehensive understanding of his literary activities during this important period.

Keywords: Persian poetry, constitutional Era poetry, newly discovered poems, Ebrahim Pourdavoud.

مقدمه

ابراهیم پورداوود (۱۲۶۴ش - ۱۳۴۷ش) در رشت زاده شد و تحصیلات مقدماتی را در همان شهر گذراند. سپس به تهران رفت و به تحصیل طب قدیم مشغول شد. در ۱۳۲۴ق به بیروت رفت و به آموختن ادبیات فرانسه مشغول شد. در ۱۳۲۸ق به فرانسه رفت و حدود یک سال و نیم در دانشگاه پاریس به تحصیل مقدمات پرداخت. سپس وارد رشته حقوق شد. هنگام جنگ جهانی اول به برلن و از برلن به کرمانشاه رفت و در آنجا روزنامه رستاخیز را منتشر کرد. در سال ۱۳۳۴ق برای بار دوم به برلن رفت. او یکی دو سال در دانشگاه حقوق برلن بود. در ۱۳۴۲ق به رشت بازگشت و دو سال در آنجا ماند. پس از آن به بمبئی رفت. در نهایت در سال ۱۳۴۷ق در برلن مقیم شد و در اروپا حقوق و چند زبان خارجی را فراگرفت. پورداوود پس از بازگشت، در تهران اقامت گزید و در دانشگاه به تدریس پرداخت. او در مدت اقامت در اروپا به رویدادهای ادبی و وطنش علاقمند شد و با عده‌ای از دوستانش انجمن ادبی ایران را در پاریس پی نهاد و در دوره انقلاب، در شعر خود از مشروطیت دفاع کرد. پورداوود همچنین یکی از یاران نشریه کاوه و ایرانشهر برلین بود. وی دیوان اشعار خود را که حاوی اشعار وطن‌دوستانه بود، با عنوان پوراندخت‌نامه همراه با ترجمه انگلیسی آن به چاپ رساند. از دیگر آثار وی می‌توان به یزدگرد شهریار، خرمشاه، سوشیانس، ایران‌شاه و فرهنگ ایران باستان اشاره کرد. او سرانجام در ۸۴ سالگی در تهران درگذشت (نک: پورداوود، ۱۳۰۶: ۱۱ و ۱۳؛ آموزگار، مرداد و شهریور ۱۳۹۶: ۷۸-۸۱؛ آژند، ۱۳۶۳: ۵۵؛ افشار، ۱۳۸۳: ۲۱۸-۲۳۱؛ مرسلوند، ۱۳۶۹: ۲/۱۷۵-۱۷۷؛ دادبه و مهدوی، ۱۳۸۳: ۷۳۹-۷۴۳).

مقاله پیش رو به چند شعر تازه‌یاب از ابراهیم پورداوود اختصاص دارد، اما پیش از هر چیز باید در نظر داشت که وی بخشی از اشعار خود را بنا بر ملاحظات از بین برده است. او در مقدمه پوراندخت‌نامه می‌نویسد: «کلیه اشعاری که در رشت و طهران و بیروت انشاء شد، پاره کرده سوزانیدم، به استثنای چند غزلی از آن‌ها که برای یادگار نگه داشته در دیوان مندرج است؛ چون اشعار رشت بیشتر در ماتم و سوگواری بود نخواستم که از قرائت آن‌ها در این دیوان دل کسی شکسته شود... اشعار طهران که حاکی از عشق مفرط سراینده بوده است، حقیقتی نداشت... اشعار بیروت که گاه‌گاه از هژی‌های ملی و پیشروان مشروطه و... صحبت می‌داشت... خودبه‌خود باطل شد. چه از برای تعریف من دیگر موضوعی باقی نماند، نخواستم که به تنهایی ثناخوان آنان باشم... برای اینکه این دیوان... به کلی تهی نباشد، چند غزل و قصیده از آن روزهای شوم و خونین [جنگ جهانی‌گیر] در آن نگاهشتم [و] از انتشار قسمت دیگر از این اشعار... صرف نظر کردم... (پورداوود، ۱۳۰۶: ۱۳-۱۴).

به هر روی، از پورداوود دو دفتر شعر در دست است: پوراندخت‌نامه که انجمن زرتشتیان ایرانی آن را در سال ۱۳۰۶ش در بمبئی چاپ کرد و یزدگرد شهریار که به یادبود جشن هزاره فردوسی در ۱۹۷ بیت با موضوع کشته شدن یزگرد سوم سروده شده و در ۱۳۰۷ش در بمبئی به چاپ رسیده است. جز آن می‌توان به اشعار پراکنده پورداوود اشاره کرد که سرود مزدیسنا (مهر ۱۳۱۰) و چکامه‌ای در گزارش گات‌ها (فروردین ۱۳۱۶ش، برلین) از آن جمله است. ادوارد براون نیز دو چکامه و دو غزل از پورداوود را در تاریخ ادبیات ایران ثبت کرده است.

از این شاعر هشت شعر یافته شده است که در پوراندخت‌نامه ضبط نشده‌اند. این اشعار از نشریات بامداد روشن، چهره‌نما، جبل‌المتین، خاور و رستخیز به دست آمده‌اند. گفتنی است با استناد به این اشعار، مشخص می‌شود که وی افزون بر تخلص‌های «لسان»، «گل» و «پور»، تخلص «پورداوود» را نیز به کار برده است.

نخستین شعر مسمط مربعی است که در بامداد روشن (س ۱، ش ۷۶، ۴ شوال ۱۳۳۳ق، ص ۳) و در حیات (س ۱، ش ۱۸، ۲۴ سنبله ۱۲۹۴ش، ص ۲-۳) و در خاور (س ۱، ش ۳۱، ۳۰ جمادی الاول ۱۳۳۳ق، ص ۵-۶) درج شده است. در کنار هر دوی این ضبط‌ها امضای «گل» دیده می‌شود. شعر با پرداختن به موضوع جنگ و گرفتار شدن ایران آغاز می‌شود و هر بند آن، به قسمتی از بدبختی‌های ناشی از جنگ اشاره دارد. پورداوود با اشاره به غرب و درگیری‌های آن دوره و تمجید از دلاوری‌های ارتش آلمان، قدرت آنان را قدرت حق می‌پندارد و آلمان را دیوبند و روس‌ها را دیو می‌نامد. محتوای شعر تا انتها کماکان درباره جنگ و آثار آن است. شاعر در پایان، با اشاره به قهرمانان اساطیری ایران و یادآوری دلاوری‌های آن‌ها معتقد است که برای بازگرداندن شکوه وطن و شاد کردن روح نیاکان، لازم است که تیغ کیفر را تهمتن‌وار از نیام کشید و آتش جنگ را با کسانی که ایران را به آن روز انداخته‌اند، برافروخت:

فروخت نک آتشی ز جنگ در هر کنار قومی دور است زان، قومی در آن دچار
آن‌که شد از استمی خسته دل و داغدار زند دل خویش بر زبانه دیوانه‌وار

خون جوانان ما چو نیل جوشد هنوز ایران از داغشان به خود خروشد هنوز
مادر ماتم‌زده سیاه پوشد هنوز تا نکشیم انتقام چنین بود حال زار

تاکی می‌بایدت بار شکبیا به دوش؟ تاکی می‌بایدت پنبه غفلت به گوش؟
تاکی می‌زیبدت بسته زبان و خموش؟ فزود دشمن ستم چو دیدمان بردبار

کیست در ایران زمین که کین دشمن ندید؟ کیست که در چاه غم هزار بیژن ندید؟	کیست که کاشانه‌اش ز جور گلخن ندید؟ نیست دلی کو نشد از ستمی داغدار
خوش است صبر و وقار، ولی نه بیرون ز حد دفتر گیتی تو را نام به زشتی برد	دشمن این صبر را ز عجز نامی نهد بترس از ننگ و عار، بهل شکیب و وقار ^۱
بس است بیچارگی، بیا سرافراز باش ابا عقاب پروس همدم و همراز باش	طبیعت جغد را بهل، چو شهباز باش چون تو هماخوی را به خرس روسی ^۲ چه کار؟
ز غرب خوش پرگشود مهین عقاب پروس چهر هم آورد شد ز دیدنش سندروس	آمده زآن در ستوه نهنگ و خرس و خروس به زیر چنگال وی جانوران بین دچار
به چنگ آلمانیان خدای شمشیر داد به این پسر بهر رزم مام جهان شیر داد	به امپراطورشان زور و دل شیر داد قدرت حق است این پادشه کامگار
سزاست ار خوانمش پادشه دیوبند شکر خدا را که رست خیل بشر از گزند	دیو و دد روس را کشد به زنجیر و بند باد هزار آفرین بر این مهین شهریار
دشمن بی‌ننگ را یک سر مو عار نیست چنین تبه‌کار را رحم سزاوار نیست	جز ستم و کین به ما ورا دگر کار نیست باید ورزید کین به دشمن کینه‌دار
آمده روز نبرد، خوش آمده، زنده باد ^۳ کله هر صلح جو ز کالبد کنده باد	جان و تن جنگجو زنده و پاینده باد تا نشود خرس لنگ باد جدل برقرار
جنگ چو آتش فروخت روی نیاز آورید آنچه فروهشته‌اید ^۴ اینک باز آورید	به سان زرتشتیان بدو نماز آورید آتش جنگ است این، مقدسش می‌شمار

۱. حیات، س ۱، ش ۱۸: صبر و قرار.

۲. بامداد روشن، س ۱، ش ۷۶: به جای «روسی» نقطه چین آمده است.

۳. حیات، س ۱، ش ۱۸ و خاور، س ۱، ش ۳۱: خوش آمد پاینده باد.

۴. بامداد روشن، س ۱، ش ۷۶ و خاور، س ۱، ش ۳۱: فروهشته‌ای.

آتش این جنگ را باید دامن زنید کلنگ و بیل آورید، چالاک گوری کنید	نرمک نرمک در آن گلّه روس افکنید خرس سیه بخت را سر آمده روزگار
باید امروز سوخت لاشه پطر کبیر ^۱ لغت جن و بشر به روح آن خوک پیر	گرچه ورا خورد مور سوختنش هست دیر کز آن بدسیر قومی آمد دچار
ز بهر این انتقام کشتن و خستن خوش است لکه تاریخ ما ز خون بشستن ^۳ خوش است	دیو تبه کار را به بند بستن خوش است ^۲ هر چه کنی خوش کنی به دشمن نابکار
به روز رم و نبرد رحم و حیا چیست چیست؟ دشمن دشمن بود، شاه و گدا چیست چیست؟	به خصم نیرنگ باز صدق و صفا چیست چیست؟ هر آن که رحم آورد باز در کارزار
گر همه دشت و دره ز تیغ پر خون کنی گر تن شاهان آن ز گور بیرون کنی	گر همه روسیه ^۵ را غارت و وارون کنی، هنوز نستانده ای کیفر یک از هزار
وقت غنیمت بدان، شتاب کن زود زود به یار بدروی گوی گذر ز نابود و بود	صبح سعادت دمید، توپش گوید سرود بکوش کز کوششت وطن شود رستگار
ز بهر این انتقام ایران خیزد به پا توجه ای زدی گرد دشمنان رهنما	هم از سیاه و سفید هم از وزیر و گدا گردد از شورشان شور نشور آشکار
به چنگ ار تیر نیست، کلوخ و سنگ ^۶ آورید ز پتک و از میخ و ^۹ گاز عدو به تنگ آورید	خشت و سفالی ^۷ و چوب، داس ^۸ کلنگ آورید هر آنچه داری بیار، باک ز دشمن مدار آورید

۱. بامداد روشن، س، ۱، ش ۷۶: به جای «پطر کبیر» نقطه چین آمده است.
۲. حیات، س، ۱، ش ۱۸: این بیت و مابقی ابیات را ندارد.
۳. خاور، س، ۱، ش ۳۱: شستن.
۴. بامداد روشن، س، ۱، ش ۷۶: «و» ندارد.
۵. بامداد روشن، س، ۱، ش ۷۶: به جای «روسیه» نقطه چین آمده است.
۶. بامداد روشن، س، ۱، ش ۷۶: سنگ و کلوخ.
۷. خاور، س، ۱، ش ۳۱: خشت و سوفار.
۸. بامداد روشن، س، ۱، ش ۷۶: «و» ندارد.
۹. خاور، س، ۱، ش ۳۱: «و» ندارد.

به مسجد و خانقاه به پیر و برنا قسم
به آفتاب و به ماه به کوه و دریا قسم
به ذات پیغمبران به طور سینا قسم
اگر شود روس چیر وطن شود تارومار

قیامت ما رسید، زده سرافیل کوس
محشر^۱ میعاد ما باشد میدان روس
صور سرافیل ما باشد توپ پروس
روی به محشر کنید هم از صغار و کبار

قباد و شاپور کو؟ کجاست نوشیروان؟
چه شد جلال وطن، کشور ساسانیان؟
کجاست بهرام گور، خسرو ایرانیان؟
قوم سرافراز ما چرا چنین گشت خوار؟

شدیم امروز ما ننگ نیاکان ما
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
گزیده زاغ و زغن جا به گلستان ما
آه ازین روز شوم تفو بر این روزگار

بیایا غیرتی، نام وطن زنده ساز
روح نیاکان خود ز تیغ کیفر نواز
بیایا همتی، به جنگ گردن فراز
چو تهمتین پای نه به رزم اسفندیار

کنون که از پا افتاد عزت و^۲ ناموس و ننگ
پزشک جان بخش ما باشد فرزانه جنگ
چاره بیچارگی بجو ز تیغ و خدنگ
بنگه رنجور ما گردد زان استوار

باید امروز جست درمان، فرداست دیر
باید امروز راند دونان، فرداست دیر
باید امروز بود کوشان، فرداست دیر
فرصت امروز را خوش و غنیمت شمار

شعر دوم در چهره‌نما (س ۹، ش ۶، ۱۵ جمادی الاول ۱۳۳۰ ق، ص ۷) با عنوان «فایده انجمن در پاریس» و با امضای «پورداود» به چاپ رسیده است. پیش از شعر، مقدمه‌ای درج شده و در ضمن آن آمده است: «... باید مردانه کوشید و جوانمردانه متمسک به عروة الوثقی اتحاد شد، مگر اوضاع عالم حادثه پیش آورده، ایران خود را به کناری بکشد. ایرانیان راست که نصایح حکیمانه ... مدیر محترم ... چهره‌نما آویزه گوش کرده باشند. همچون جوانان مقیمین پاریس، جنابان، میرزا محمد خان قزوینی و آقای پورداوود و کاظم‌زاده، چنانچه چند روز قبل کنفرانس‌های معتبری داده و

۱. خاور، س ۱، ش ۳۱: محشر و.

۲. بامداد روشن، س ۱، ش ۷۶: «و» ندارد.

نطق‌های آتشین کرده، خیلی پسندیده شد. در ضمن کنفرانس، پورداوود به پا خاسته، نطق مفصلی از فواید و محسنات انجمن بیان کرد و غزلی به پارسی سرود...».

همان‌گونه که از عنوان شعر پیداست، این شعر درباره انجمن ادبی پاریس و به طور ضمنی، مدح اتحاد و فواید آن سروده شده است. شاعر معتقد است چاره بیچارگی و درمان دردهای بی‌درمان کشور، در اتحاد و اتفاق به منظور پرداختن به مشکلات ایران است تا بلکه از حوادث روزگار برکنار شود:

ز پرتو انجمن کار به پایان رسد	ز نیروی انجمن مرد به سامان رسد
چاره بیچارگی مجو جز از انجمن	ز داروی انجمن درد به درمان رسد
پیمبر پاک راد، و خشور زرتشت گفت	به انجمن دم به دم سروش یزدان رسد
انجمن آرایسی و بهره و هم سود آن	ز گیتی و زین جهان مرا به چشمان رسد
خهر نکوروی ما ز نیروی انجمن	وارهد از رنج و درد ستبر و خندان رسد ^۱
شکوه خاک فرانس ز انجمن شد فزون	که فرّ او از زمین تا بر کیهان رسد
آری، چون انجمن چرخ ز انجم نمود	پرتو خورشید بین بر همه آسان رسد
باید چندین هزار برنا مانند «پور»	یک‌دل و یک‌سان همه به کار ایران رسد

شعر سوم نیز از چهره‌نما (س ۱۴، ش ۴۲، ۱۵ رجب ۱۳۳۵ ق، ص ۱۱) با امضای «پورداوود» به دست آمده است. پورداوود در این شعر به متفاوت بودن انسان‌ها و عقایدشان و شمردن یکایک این تفاوت‌ها و نقد عملکرد برخی از اقشار جامعه پرداخته است و در نهایت، ایران‌پرستی را از تمام آنچه برشمرده، والاتر می‌داند:

یکی گیتی یکی یزدان پرستد	یکی پیدا یکی پنهان پرستد
یکی از روی دس‌تور اوستا	فروغ و خاور رخشان پرستد
یکی بودا و آن دیگر برهمن	دگر زان موسی چوپان پرستد
یکی ذات مسیح ناصری را	به سان حضرت سبحان پرستد
گروهی پیرو و خشور تازی	حدیث و سنت و قرآن پرستد
پرستد بابی الواح و بیان را	بهایی اقدس و ایقان پرستد
فقیه آزمند از حرص و شهوت	گاهی حور و گاهی غلمان پرستد
چه نیرنگ است یاران؟ مفتی شرع	مرید ابله و نادان پرستد

۱. متن: خندان شود.

تهی انبان زاهد از زر و مال
چه گویم؟ خود تو دانی واعظ شهر
صفاجو صوفی پشمینه پوشاک
دل از دنیای فانی کنده درویش
قلندر واله از سرّ انا الحق
سیه شد روزگار عاشق از عشق
سرشک از بس فروبارید، شد کور
تو خود دانی که مست باده خواره
نهنگ قلزم اندیشه شاعر
فغان از سـردبیر روزنامه
وکیل محترم را کیش پول است
پزشک آمد عدوی تندرستی
منجم سرگم اندر سیر افلاک
دل پـرآرزوی کیمیـاگر
نهد در کوره بوتـه دردمـدم
نماند کیش جادوگر نهفته
شنیده ستی که رامشگر همه عمر
خمیده چون کمان پشت کشاورز
نبیند باغبان جز کشته خویش
شناسم جمععی از مردان آزاد
حذر زآیین خرس روسپی خو
چرا مشتی ز شاگردان پاریس
برون کرده ز دل مهر وطن را
اگر پرسی ز کیش «پورداو[و]اد»

قصور و کوثر و رضوان پرستد
انین و دیده گریان پرستد
مرید و مرشد و عرفان پرستد
چو جغدی گوشه ویران پرستد
حشیش وحدت و قلیان پرستد
سواد طره جانان پرستد
هنوز او نرگس چشمان پرستد
کباب و پسته خندان پرستد
گزاف و یاهو و هذیان پرستد
دروغ و مهمـل و بهـتان پرستد
وزیر محترم عنوان پرستد
جذام و سـکته و یزقان پرستد
نجوم و اختر گردان پرستد
زر پاکیزه و رخشان پرستد
پس آن گه زیبق لـرزان پرستد
ملول از آدم و پزیران پرستد
نوا و نغمه و الحان پرستد
فشانده دانه و باران پرستد
از آن رولاله و ریحان پرستد
در ایران کنده و زندان پرستد
جفا و کینه و عدوان پرستد
دل و دین داده و نسوان پرستد؟
دو زلف و قامت خوبان پرستد
جوان پارسی ایران پرستد

دو شعر چهارم و پنجم در حبل المتین (س ۱۷، ش ۱۷، ۱۷ شوال ۱۳۲۷ ق، ص ۱۰-۱۱ و ۱۳) درج شده‌اند. در کنار شعر نخست امضای «لسان العرفا» دیده می‌شود. این شعر در مدح فرهنگ ایرانی سروده شده است:

رامشگر، بنواز چغانه پارسی	چمانی، برخیز و ده چمانه پارسی
از سخنان خردپرور تازی و ترک	خوش‌تر و بهتر بود فسانه پارسی
خرمن دانایی گروه یونانیان	چوپرگه سوزد از زبانه پارسی
دوش ز هشتم سپهر ز کاخ گردون فراز	به گوش دل می‌رسید ترانه پارسی
دریغ و درد و فسوس ز ترک‌تاز دغل	فتاد از فرهی نشانه پارسی
واژه بی‌جان خویش ز راه کین‌پروری	همچو مغیلان فشانده میان پارسی
زین پس ایرانیان، به جان و دل پرورید	همای هوش و خرد ز دانه پارسی

گفت خرد بشنوید ز «پورداوود» هان^۱

شعر بعد امضای «ابراهیم پورداوود» را دارد. شاعر در این شعر به مدح مشروطیت و سلحشوران و مجاهدانی که با جانبازی، رایت مشروطیت را استوار کردند، می‌پردازد. او آزادگی را عروسی می‌بیند که با صد کر و فر، حجاب از رخ بردگی برگرفته و گلی را که سید جمال با خون خود به آن آب داده، از موی زیبای خود آویخته است. ادامه این شعر - مانند اغلب اشعاری که در آن روزها سروده شده‌اند - به مدح ایران و مشروطه و مجاهدان فاتح و نفرین بر شاه و مکر و حيله او و هر کسی که روبه‌روی مشروطیت ایستاده، اختصاص دارد:

ساقی، در گردش آر جام می لعل‌گون	مطرب، بنواز هان چنگ و نی و ارغنون
ز فر فیروزی مجاهدین غیور	عدوی بیدادگر ز تخت شد سرنگون
رایت مشروطیت دوباره شد استوار	از سپه جور و کین گشت علم واژگون
عروس آزادگی باز به صد کر و فر	حجاب از رخ گرفت ز بردگی شد برون
گلی که سید جمال ز خون [دل] داد آب	به طرف این بوستان آن گل سرزد کنون
ملت آزاد شد دولت بر باد شد	شوری شد برقرار دربار خوار و زبون
احرار اندر طرب، به سوز و تب مستبد	آهش اندر دهان سوزش اندر درون
ایرانیان، ای دلبر خجسته نیک‌پی	بادا دل دشمنت لاله صفت پر ز خون
دوست سراپد همی اذهب عتّا الحزن	دشمنت از سوز دل انا الیه راجعون
گروه گیلانیان جیش سپاهانیان	شکسته یک‌بارگی سدّ ستبداد دون

۱. مشخص نشد که مصراع آخر این شعر، در حروف چینی جا افتاده است یا شعر به همین صورت است.

نصرت و فتح و ظفر روی به ملت نمود
حضرت سردار چون رایت مردی فراشت
تو گویی ستار خان معجز عیسی نمود
صبا، به دربار شاه برز «لسان» این پیام
زانکه سپهدار گشت ایشان را رهنمون
لشکر روسی نهاد پای به دشت جنون
ز پرتو ش روح ملک گزید صبر و سکون
دیدى بر باد شد آن همه مکر و فسون

دیگر شعر تازه یاب از پورداوود با امضای «گل» در خاور (س ۱، ش ۴۱، ۱۱ شعبان ۱۳۳۳ق، ص ۵) به چاپ رسیده است. شاعر در این شعر به افسردگی خود و احوال غریبی که از این افسردگی بر او می رود پرداخته و حالات فرد افسرده را یک یک برمی شمارد. او عامل اصلی حال بد خود را ایران عزیزش می داند که گرفتار جنگ روسیه شده است. سپس با اشاره به برخی از مشکلاتی که گریبان ایران را گرفته، سعی می کند مردم را به رویارویی با دشمن برانگیزد و در پایان، از خدا می خواهد ملکی را که روزگاری داریوش در آن حکمرانی می کرد، دچار خواری نکند:

۱۷۳

آینه پژوهش | ۲۱۹
سال ۳۷ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۵

ندانم از چه رو افسرده حالم
نه تب دارم نه دردی در سرو پا
رود آهم ز دل اشک از دو چشمان
تنم همچون الف گردیده باریک
چو ماهی اوفتاده ز آب بیرون
نگویم راز دل با کس، ولیکن
تف آهم بسوزد عالمی را
مرا امروز جز آوا ثمر نیست
خوش از اندوه لشکر دارم امشب
فغان زین روز و صد فریاد زین شب
رخ زرد، اشک سرخ و موی اسپید
ندانم تا به کی خون بایدم خورد؟
ز این غم بایدم رفتن ازین دیر
ز عشق و حس و سودا لاف کم زن
نیارد برد هر کس این گران بار
وطن را مرغکان خاموش گشته
نشد ملت ز توپ روس بیدار
فزاید هر زمان رنج و ملالم
همی دانم که بس اندر کلالم
به هم بین آتش و آب زلالم
ز غم بشکسته بالا همچو دالم
چو مرغی در قفس بشکسته بالم
نگارد اشک خونین شرح حال
نشور آید ز شور و اختلالم
چه سان می باید انجام و مآلم؟
به ملک غم امیر بی همالم
هزاران داد از این ماه و سالم
سخن گویند از زیب و جلالم
در آید اخترم کی از وبالم؟
به جا ماند کلام بی زوالم
نداری ار به کف جان را مثالم
پراز عشق است جلباب و گوالم
مر آن را بلبل خوش خط و خالم
مگر بیدار گردد از مقالم

درخت هستی‌ام بار آورد بار
الا ای کشور فرخنده، ایران
برای دیدن غیر از تو کورم
مرا با خوبویان کار نبود
مرا لیلی و عذرا نیست جز تو
چه کارم با فسون حسن شیرین؟
تویی کوثر تویی طوبی تویی خلد
همی گویم مدامت نوحه از دور
ستانم کيفرت از دشمنان
عدو را خنجر خونریز باشد
خرد گوید گزین صبر و شکیبا
پرستم من قلم رانی خود را
شکیبا چیست؟ یاران، رفت ایران
ز رحمت خون کژدم هم نریزم
نبینم تا گروهی خفته در خون
مبارک باد آن روزی که در جنگ
چه سان بتوان شنیدن این ز دونان
عزیزان، جامه غیرت بپوشید
زن و مرد و جوان و کودک و پیر
کنون هنگام رزم رستخیز است
هله ای مرده، سر از گور بردار
زنان، مردانه و چالاک آیید
به چنگ آرید تیغ و تیر و شمشیر
به روس ای آسمان، سیل بلا بار
تو ای کوه وطن، آتش فشان شو
خلیج فارس، بر دشمن نهیب آر
ایا گل‌ها، به دشمن خار گردید
شما درندگان دشت ایران
خدایا، بیش ازین میسند خواری

فلک ار ناکند از بن نهالم
فدای خاک پاکت جان و مال
ز هر نطقی جز از عشق تو لالم
کجا مهرت دهد وقت و مجالم؟
تویی هم و یسه مینو جمالم
تویی یک تا نگار خوش خصالم
تویی جام می و مشکین غزالم
چو رانند از جنوب و از شمال
بخواهد ار خدای ذوالجلالم
مهرین فرزانه کلک بی مثالم
کشانند خامه در رزم و جدالم
تو خود دانی که من مرد قتالم
به شمشیرش ستان، بشنو مقالم
ولیکن خون دشمن شد حلالم
نیفتد جوشش خون و خیالم
چکد خون عدو از پَر و بال
که شد ملک کیانی پایمال
برانید از دژم خرس و شگالم
سیاه و خواجه صاحب منالم،
در آدر جنگ و میسند انفعالم
بهل گهواره طفل نونهالم
شتابان آی پیر خورده سالم
زمین سازید از خون مال مال
فروبر خاک، این قوم ضلالم
بسوزان این گروه بدسگالم
چو خونم جوش دریای شمال
مبدل شو به زهر آب زلالم
شویدم یار در روز جدالم
به ملک داریوش باجلالم

الا ای قیصر، ای میر فصاد رگم بگشاکه در حد کمال
بباید ریختن ناچار این خون از آن رو جام دل شد مال مال

شعر نویافته بعد، مخمسی است که همچنان با امضای «گل» در دستخیز (س، ۱، ش ۱۱، ۱ ربیع الاول ۱۳۳۴ق، ص ۲) انتشار یافته است. در این مخمس، شاعر در ضمن ابراز تأسف به حال ایران و ایرانی، معتقد است مردم این دوره، اسباب ننگ نیاکانشان شده اند، غیرت و مردانگی را فراموش کرده اند، ایمانشان به دست اهریمنان از بین رفته و زاغ و زغن در این ملک لانه کرده است. سپس با اشاره به پهلوانان اساطیری و یادآوری ایام خوش گذشته و همچنین شرح عواقب چیره شدن روسیه، سعی در تحریض ایرانیان برای مقابله با روس ها دارد:

وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
شدیم امروز ما ننگ نیاکان ما گزیده زاغ و زغن جا به گلستان ما
شکست ز اهریمنان ستون ایمان ما شد پس ابر سیه خاور رخشان ما
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
کشور گودرز و گیو بی کس و غمخوار شد رستم رزم آزمای علیل و بیمار شد
خجسته روز سپید به چشم ما تار شد جزو خرافات شد زمان ساسان ما
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
غیرت و مردانگی جمله فراموش شد مرد فراموش کار بی خود و مدهوش شد
با صنم گلرخی دست در آغوش شد کیست نگهدار این خانه ویران ما؟
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
در همه این وطن یک تن دلسوز نیست بود اگر پیش ازین، اینک و امروز نیست
چون نیست دلسوز کس، کشور پیروز نیست غنوده در خواب خوش سران مردان ما
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
کنون که دشمن ز کین آخته شمشیر جنگ ز ترکش ظلم خود برون نموده خدنگ
پای به میدان نهیم شیردل و بی درنگ اگر هراسان شویم از تن و از جان ما،
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
دشمن بی نام و ننگ کار به غوغا کشد به معبد مسلمین زنگ کلیسا کشد
ز روی ناموس ما پرده به یغما کشد کشد به دار ستم وطن پرستان ما
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما

اگر شود روس چیر، وطن شود تارومار دشمن بی‌آبروز ما برآرد دمار
سازد روز سپید به چشم ما تیر و تار سوزد از ظلم کین خانه و کاشان ما
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما
چند که دشمن ز خون دامن رنگین کند بار جفا و ستم گران و سنگین کند
حاشا ایران اگر به روس تمکین کند اگر کند غیر ازین، لرزد ارکان ما
وای بر ایرانیان، وای بر ایران ما

آخرین شعر تازه‌یاب این مقاله نیز از رستخیز (س ۱، ش ۱۷، ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۴ ق، ص ۲-۳) به دست آمده است. در کنار این شعر نیز امضای «گل» دیده می‌شود. تاریخ سروده شدن این شعر با تجاوز نیروهای روس از شمال ایران و پیشروی آن‌ها به سمت مرکز و فتح قزوین و از طرف دیگر ورود انگلیسی‌ها از جنوب و قوای عثمانی از غرب به ایران همزمان است. شاعر که در خیال شاعرانه خود این تجاوزها را زمینه‌ای مناسب برای ایجاد اتحاد و همبستگی قوای ایرانی می‌داند در شعر خود این جنگ را همچون مهمانی می‌بیند که با کر و فر وارد ایران شده است. او با یادآوری گذشته پرافتخار ایران، می‌گوید که آتش سرخ جنگ پیش آمده، علاج یرقان است و دود باروت توپ‌های جنگی آن، توتیای چشم ایرانیان. پورداوود معتقد است این جنگ هدیه‌ای از سوی خداوند است که مانند پزشکی جان‌بخش، دردهای ایرانیان را درمان خواهد کرد:

جنگ ابا کز و فر به خاک ایران رسید به کشور داریوش ز دور مهمان رسید
ملت مهمان نواز روی نتابد ز وی به ویژه زین میهمان که نغز و شادان رسید
ز بس که پیموده ره، خسته و درمانده شد به فصل باران و برف وقت زمستان رسید
چیسست ره آورد این تازه‌رسیده ز ره؟ نصرت و فتح و ظفر چون که ز آلمان رسید
پیک خجسته قدم، خوش آمدی مرحبا در طلبت صبر ما نیک [به] پایان رسید
به سال‌ها دوخته دیده به راه طلب دود دل از دوریات به چرخ کیوان رسید
ز دامن سرخ تو دست نداریم باز کنون که از لطف حق دست به دامن رسید
چشم تو در روزگار ستیزه بسیار دید به دیده‌ات رزم روم، نبرد یونان رسید
نبرد شه داریوش نرفته از یاد تو نه از گزند کزو به ملک توران رسید
به دهر ایران زمین ستیزه بسیار دید ز تازیان و مغول ستم فراوان رسید
نبرد و رزم و ستیز عادت دیرین ماست به ما شکست و زوال به دهر نتوان رسید
هماره در گیرودار وطن شده رستگار گرچه ز دشمن ورا هزار خذلان رسید

ز بس که کین و ستم به ما روا داشت روس
به ما ز ایشان ستم فزون ز اندازه شد
ملت مظلوم را دلیل و رهبر تویی
پزشک جان بخش ما، به درد ما چاره‌ای
غلغلۀ توپ تو چاره سرسام ما
زخم دل ریش را تیر تو مرهم بود
گروه ایرانیان، جنگ به ما کرده روی
شکر و سپاس آورید آتش یزدان رسید
چه دردهای گران ز تو به درمان رسید
ز آتش سرخ تو علاج یرقان رسید
به ما ستم‌دیدگان به لب همی جان رسید
دهیم کیفر کنون ز آنچه ز اینان رسید
جنگ مهین هدیه از جانب سبحان رسید
ز دود وی توتیا همی به چشمان رسید

منابع

- آژند، یعقوب (۱۳۶۳) ادبیات نوین ایران، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- آموزگار، ژاله (مرداد و شهریور ۱۳۹۶) «ابراهیم پورداود»، بخارا، س ۲۰، ش ۱۱۹، صص ۷۸ - ۱۱۴.
- افشار، ایرج (۱۳۸۳) نادره‌کاران، به کوشش محمود نیکویه، تهران، قطره.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۰۶ش) پوراندخت‌نامه، به انضمام ترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی، بمبئی، انجمن زرتشتیان ایرانی.
- پورداود، چهره‌نما، س ۹، ش ۶، ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۰ق، ۲ مایو ۱۹۱۲م، ص ۷.
- پورداود، چهره‌نما، س ۱۴، ش ۴۲، ۱۵ رجب ۱۳۳۵ق، ۷ مایو ۱۹۱۷م، ص ۱۱.
- پورداود، حبل‌المتین، س ۱۷، ش ۱۷، ۱۷ شوال ۱۳۲۷ق، ۱ نومبر ۱۹۰۹م، ص ۱۳.
- دادبه، اصغر و ملیحه مهدوی (۱۳۸۳) دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۳، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- گل، بامداد روشن، س ۱، ش ۷۶، ۴ شوال ۱۳۳۳ق، ۱۶ اوت ۱۹۱۵م، ص ۳.
- گل، خاور، س ۱، ش ۳۱، ۳۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۳ق، ۲ نisan ۱۳۳۱، ص ۵-۶.
- گل، خاور، س ۱، ش ۴۱، ۱۱ شعبان ۱۳۳۳ق، ۱۱ حیزران ۱۳۳۱، ص ۵.
- گل، رستخیز، س ۱، ش ۱۱، ۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ق، ۱۶ جدی []، ۷ ژانویه ۱۹۱۶م، ص ۲.
- گل، رستخیز، س ۱، ش ۱۷، ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ق، ۹ دلو []، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۶م، ص ۲-۳.
- لسان‌العرفا، حبل‌المتین، س ۱۷، ش ۱۷، ۱۷ شوال ۱۳۲۷ق، ۱ نومبر ۱۹۰۹م، ص ۱-۱۱.
- مرسلوند، حسن، (۱۳۷۶) زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران، [تهران]، الهام.
- نیکویه، محمود (۱۳۷۸) پورداود، پژوهنده روزگار نخست، رشت، انتشارات گیلان.
- حیات، س ۱، ش ۱۸، ۲۴ سنبله ۱۲۹۴ش، ۵ ذوالقعدة ۱۳۳۳ق، ص ۲-۳.